

تغییر در متدولوژی حضور خاورمیانه‌ای ایالات متحده آمریکا؛ دلایل و زمینه‌ها

10.30495/pir.2021.686414

امیرحسین نعمتی^۱، جلال ترکاشوند^۲، علیرضا نائیج^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۰

چکیده

منطقه غرب آسیا به سبب ظرفیت‌های بالای ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی، همواره مورد توجه و محل مداخله قدرت‌های جهانی و فرا منطقه‌ای بوده و بخش قابل توجهی از ساختار امنیتی این منطقه و تحول در آن نیز به نحوه ورود و خروج و نوع کنش و راهبرد قدرت‌های فرا منطقه‌ای در قبال آن بستگی دارد. ایالات متحده آمریکا به‌عنوان مهم‌ترین قدرت فرا منطقه‌ای و تأثیرگذار در منطقه غرب آسیا همواره متناسب با تغییر و تحولات سیاست و قدرت در منطقه، به ارائه رویکردهای منفعت محور در سیاست خارجی خود مبادرت نموده است. متعاقب تحولات در سال ۲۰۱۱ در غرب آسیا، رویکرد سیاست خارجی دولت‌های آمریکا، از تغییرات اساسی‌تر نسبت به گذشته برخوردار گشته است. با توجه به اهمیت نقش این کشور در معادلات جهانی و بخصوص معادلات منطقه غرب آسیا، این مقاله درصداست با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با استفاده از چارچوب نظری موازنه منافع رندال شولر به این سؤال مهم پاسخ دهد که دلایل و زمینه‌های تغییر در متدولوژی حضور ایالات متحده آمریکا در غرب آسیا چیست. با توجه به یافته این پژوهش، رویکرد سیاست خارجی رهبران آمریکا در خاورمیانه متأثر از ملاحظات داخلی و ساختاری به‌طور هم‌زمان به سمت ایجاد موازنه در قالب موازنه منافع و توسعه نظام امنیتی متمایل به غرب در خلیج فارس از طریق تغییر در نوع متدولوژی حضور از حالت مواجهه مستقیم به مواجهه غیرمستقیم در حال پیش رفتن است.

واژگان کلیدی: ایالات متحده آمریکا، غرب آسیا، خاورمیانه، سیاست خارجی، رندال شولر

^۱ استادیار روابط بین الملل دانشگاه امام علی (ع)، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

amirhossein_nematy@yahoo.com

^۲ دکتری روابط بین الملل، مدرس دانشگاه امام علی (ع)، تهران، ایران

^۳ دکتری روابط بین الملل، مدرس دانشگاه، عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه، قم، ایران

۱- مقدمه

ریشه سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه در جنگ‌های بربری^۱ قرن هجدهم در اولین سال‌های شکل‌گیری ایالات متحده آمریکا است، اما پس از جنگ جهانی دوم بسیار گسترده‌تر شد. سیاست آمریکا در طول جنگ سرد با حمایت از رژیم‌های ضد کمونیست و حمایت از اسرائیل در برابر کشورهای عربی مورد حمایت شوروی سعی در جلوگیری از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی داشت. ایالات متحده همچنین برای اطمینان از جریان پایدار نفت خلیج فارس در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ جایگزین انگلستان به عنوان حامی اصلی امنیت کشورهای حوزه خلیج فارس شد. ایالات متحده روابط دیپلماتیک با همه کشورهای خاورمیانه دارد، به جز ایران که با انقلاب سال ۱۹۷۹ علیه محمدرضا شاه پهلوی مورد حمایت آمریکا، حکومتی اسلامی و کاملاً ضد آمریکایی در آن به قدرت رسید. رویدادهای بسیاری در یک دهه اخیر نشانه‌هایی از کاهش نفوذ ایالات متحده در خاورمیانه را نمایان ساخته است. اولویت‌های اخیر اعلام شده دولت ایالات متحده در خاورمیانه شامل حل اختلافات اعراب و اسرائیل و محدود کردن گسترش سلاح‌های کشتار جمعی در میان کشورهای منطقه است.

مسائل خاورمیانه بحث‌و جدل‌های متمرکزتری را در میان نخبگان و عموم مردم در چگونگی حضور در خاورمیانه به وجود آورده است به گونه‌ای که به نظر می‌رسد نخبگان در این مورد از عموم مردم عقب مانده‌اند. خستگی در مورد جنگ‌های به ظاهر بی‌پایان در عراق و افغانستان در نظرسنجی‌های صورت گرفته در میان رأی‌دهندگان آمریکایی در سه انتخابات ریاست جمهوری گذشته که در آن کاندیدای با دیدگاه خرافه‌ای‌تر برای مداخلات در خاورمیانه پیروز شد، منعکس شد. یک نظرسنجی در سال ۲۰۱۷ نشان داد که در حالی که اکثریت قاطع آمریکایی‌ها معتقد بودند که ایالات متحده باید در خاورمیانه درگیر بماند، ۵۰٪ از نظردهندگان معتقد بودند که واشنگتن باید «اجازه دهد خاورمیانه‌ای‌ها خود درگیری‌های خود را حل کنند» و فقط به‌طور کامل از منطقه خارج شود. هنوز تعهد نظامی آمریکا به منطقه بزرگ‌تر خلیج فارس ادامه دارد، اگرچه از دوران اوج جنگ عراق در اواسط دهه ۲۰۰۰ کاهش یافته است؛ اما صداهای مهم در جامعه سیاست خارجی آمریکا در حال حاضر مردم را فراگرفته و خواستار ارزیابی مجدد میزان دخالت آمریکا در منطقه شده‌اند. در همین حال، به نظر می‌رسد متحدان آمریکایی در خاورمیانه فکر می‌کنند ایالات متحده در حال خارج شدن از منطقه است. بحث درباره نقش آتی آمریکا در خلیج فارس، آمیزه‌ای از توصیه‌های هنجاری و ادعاهای تجربی مشکوک تا حدی اشتباه است. بر این اساس، ترسیم یک چارچوب منسجم از سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا مستلزم تجزیه و تحلیل ادله اصلی برای تنزل تعهد آمریکا به منطقه، بررسی نحوه مشاهده سطح کنونی تعهد در منطقه و جامعه سیاست خارجی ایالات متحده است. بر این اساس مقاله حاضر به دنبال آن است تا با یک رویکرد توصیفی-تحلیلی به این سؤال مهم پاسخ دهد که دلایل و زمینه‌های تغییر در متدولوژی حضور ایالات متحده آمریکا در غرب آسیا چیست.

^۱ جنگ‌های بربری مجموعه‌ای از دو جنگ بود که در اوایل قرن نوزدهم توسط ایالات متحده و سوئد علیه ایالات بربری (از جمله تونس، الجزایر و طرابلس) از آفریقای شمالی انجام شد. سوئد از سال ۱۸۰۰ با طرابلس در جنگ بود و ایالات متحده تازه استقلال یافته به آن پیوست. جنگ بربری اول از ۱۰ مه ۱۸۰۱ تا ۱۰ ژوئن ۱۸۰۵ ادامه یافت، و جنگ بربری دوم تنها سه روز به طول انجامید و در ۱۹ ژوئن ۱۸۱۵ پایان یافت.

۲- ادبیات نظری تحقیق

بررسی‌ها نشان می‌دهد که در خصوص نحوه حضور ایالات متحده در خاورمیانه به‌ویژه باروی کار آمدن دولت ترامپ و شعار اول آمریکا و نحوه رویارویی با بحران‌های این منطقه در یک دهه اخیر (منتهی به شروع دولت بایدن) تحقیق گسترده‌ای صورت نگرفته و اکثریت قریب به اتفاق منابع فارسی و لاتین در حوزه مفهومی و به‌صورت ژورنالیستی به جنبه‌هایی از ماندن یا رفتن آمریکا از خاورمیانه پرداخته است.

شاه بهرامی و همکاران (۱۳۹۸) «بررسی تطبیقی راهبرد دولت اوباما و ترامپ در قبال خاورمیانه» نویسندگان در این مقاله به این موضع پرداخته‌اند که سیاست و رویکرد اوباما به جهت در نظر گرفتن منافع ملی آمریکا بجای خاورمیانه به حوزه‌های چون انرژی نفت شل و مهار چین و توجه به ایران متمرکز شد که موجب واگرایی معنادار خاورمیانه با ایالات متحده آمریکا گردید.

طاهری (۱۳۹۶) در مقاله با عنوان «مروری بر سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه با نگاه به آینده» با تأکید بر تأمین امنیت اسرائیل و امنیت انرژی در خاورمیانه بر این نظر است که نتایج نشان می‌دهد آمریکایی‌ها با وارد کردن کشورهای همچون انگلستان، فرانسه و ترکیه به نظم امنیتی خلیج فارس تلاش دارند نظم امنیتی چندجانبه را در آینده این منطقه حاکم کنند، اما تغییر تصمیم در نقاط ژئوپلیتیک و تغییر ساختار با اولویت فدرالیسم در کشورهای ضعیف از سوی آمریکا دنبال می‌شود تا حضور خود در منطقه را کاهش دهد.

یوسفی میانجی و همکاران در مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «سیاست خارجی ترامپ در خاورمیانه» به تبیین سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پرداخته‌اند. هدف از این پژوهش آن بوده است که عوامل تعیین‌کننده و مؤلفه‌های سیاست خارجی آمریکای دوران ترامپ در خاورمیانه مورد بررسی قرار گیرد. آن‌ها این چنین نتیجه می‌گیرند که سیاست خارجی ترامپ به دنبال حفظ موقعیت موجود خود در منطقه و پیشگیری از ظهور هژمون منطقه‌ای است که می‌تواند ثبات موازنه قدرت را بر هم بزند و هژمونی آمریکا در دنیا را به چالش بکشد، هست. در واقع مقاله حاضر ضمن اینکه محدود به دوره خاصی از ریاست جمهوری در آمریکاست هیچ تصویر چندانی از تغییر در رویکرد خاورمیانه‌ای ایالات متحده آمریکا ارائه نمی‌دهد.

محمد زاده ابراهیمی و همکاران (۱۳۹۵) در مقاله‌ای تحت عنوان «سیاست خارجی آمریکا در پرتو راهبرد محور آسیایی دولت اوباما» با بررسی سیاست خارجی اوباما استدلال می‌کند تمرکز و جهت‌گیری راهبردی این کشور از خاورمیانه به شرق دور ابعاد جدیدی به خود گرفته است.

جیمز گلوی^۱ (۲۰۱۹) در مقاله‌ای با عنوان «نه ترامپ در سیاست خاورمیانه مانند اوباما نیست» بر این نظر است که اوباما معتقد بود که یک آسیای پیشرفته از نظر اقتصادی و نه خاورمیانه، کانون رقابت جهانی در قرن ۲۱ خواهد بود؛ بنابراین هدف او این بود که ایالات متحده را از خاورمیانه بیرون بکشد و چرخشی به سوی آسیا داشته باشد.

^۱. Gelvin James

برندون بویلن^۱ (۲۰۲۰) در مقاله «روابط ایالات متحده و چین: ملی‌گرایی و جنگ تجاری» استدلال می‌کند دولت ترامپ برای دستیابی به خودکفایی در حوزه انرژی و کاهش وابستگی به خاورمیانه، تلاش داشت تا این وابستگی تاریخی به منابع انرژی خاورمیانه را کاهش داده و امنیت را به ائتلاف عربی - عبری واگذار نماید و چرخشی به سمت شرق آسیا برای مهار چین داشته باشد.

بدین ترتیب با توجه به بررسی‌های به‌عمل‌آمده در میان منابع معتبر داخلی و خارجی، به نظر می‌رسد منبع مستقل و جامعی که توانسته باشد ضمن تشریح تغییرات در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای آمریکا به دلایل و زمینه‌های شکل‌گیری این رویکرد جدید در سیاست خارجی آمریکا پرداخته باشد، وجود نداشته و بیشتر مطالعات صورت گرفته صرفاً از منظر محدودیت‌ها و فشارهای سیستمی به تحلیل تمایل و یا تغییرات در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای آمریکا پرداخته‌اند. در این میان مقاله حاضر با یک رویکرد نظری متفاوت به واکاوی سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده آمریکا پرداخته و با ذکر دلایل و زمینه‌های شکل‌گیری این سیاست در یک دهه اخیر سعی نموده است تا بتواند خلأهای موجود مطالعاتی در این زمینه را تا حدودی پر نماید.

۳- چارچوب نظری تحقیق

موازنه یکی از شناخته‌شده‌ترین و متداول‌ترین پیکربندی‌های سیاسی حاکم در میان کشورها در عرصه نظام بین‌الملل است، پیکربندی سیاسی که منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) از آن مستثنا نیست. قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای حاضر در این منطقه استراتژیک همواره از سیاست موازنه برای بقاء و حفظ منافع خود بهره برده‌اند. ایالات متحده آمریکا به‌عنوان یک قدرت فرا منطقه‌ای همواره از این سیاست در راستای حفظ منافع خود استفاده نموده و توانسته است حضور خود را تداوم بخشد. نویسنده با بررسی مکاتب نظری مختلف معتقد است چارچوب تئوریک ارائه‌شده توسط رندال شولر^۲ از اندیشمندان مکتب رئالیسم نئوکلاسیک^۳ از جامعیت مناسب برای توضیح رویکردهای جدید ایالات متحده در تداوم یا تغییر در سیاست خاورمیانه‌ای این کشور که همواره مبتنی بر ایجاد موازنه بوده است، برخوردار است.

شولر ریشه‌ها و دلایل عملکرد صحیح موازنه در رفتار دولت‌ها را به‌گونه‌ای متفاوت از دیگر واقع‌گرایان (همچون کنت والتز^۴ با ارائه «موازنه مبتنی بر قدرت»^۵ و استفن والت^۶ با ارائه «موازنه مبتنی بر تهدید»^۷) به تصویر می‌کشد.^۸ از دیدگاه

۱. Boylan, Brandon M.

۲. Randal Schweler

۳. Neoclassical Realism

۴. Kenet Waltz

۵. Balance of Power

۶. Stephen Walt

۷. Balance of Threat

۸. جهت کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به بخش نظری رساله دکتری:

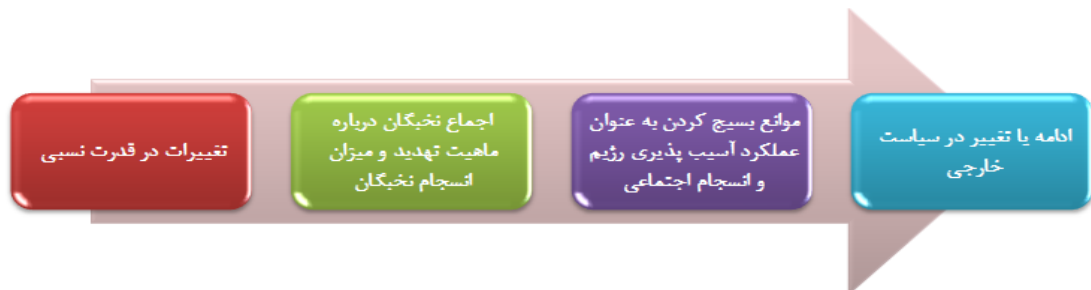
نعمتی، امیرحسین. (۱۳۹۸). «بررسی مناسبات عربستان سعودی و اسرائیل و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران». رساله دکتری. دانشگاه شهید بهشتی.

شولر آنچه کشورها را به واکنش وامی دارد جبر سیستمی و یا درک تهدید موردنظر والتز و والت نیست بلکه همه این‌ها تحت تأثیر محاسبات هزینه- فایده یا همان «موازنه منافع»^۱ انجام می‌گیرد (نعمتی، ۱۳۹۸: ۱۵۲).

شولر از کم‌توجهی به عوامل داخلی به‌عنوان ابهام‌تئوریک یاد می‌کند. او بیان می‌دارد دلیل این ابهام‌تئوریک آن است که موازنه قدرت به‌طور سنتی به‌عنوان یک قانون طبیعت موردتوجه قرار گرفته است (Schweller, 2004: 162). به اعتقاد شولر، تنوع در روش پاسخ دولت‌ها به تغییرات مشابه در یک محیط خارجی از اولویت‌های بازیگران سیاسی و اجتماعی مربوطه و ویژگی‌های ساختاری منحصربه‌فرد جامعه و حکومت شروع می‌شود که محدودیت‌ها و فرصت‌هایی را برای این بازیگران ایجاد می‌کند که همه آن‌ها منجر به یک یا چند خروجی دیگر می‌شود (Schweller, 2004: 168).

از آنجاکه احتمال موازنه دولت در آینده یکی از عملکردهای اولویت‌بندی گروه‌های اجتماعی و نخبگان سیاسی است واکنش به تغییرات خطرناک در قدرت نسبی ممکن است به یکی از این دو دلیل باشد؛ اول، اولویت‌های بازیگران انگیزه‌ها برای اتخاذ سیاست موازنه‌ای را ایجاد نکند که ممکن است بیشتر تحت تأثیر نگرانی‌های داخلی قرار گیرد تا بین‌المللی و یا؛ دوم، هزینه‌ها و خطرات بالقوه داخلی موازنه بیش‌ازحد بالا باشد (نعمتی، ۱۳۹۸: ۱۵۲-۱۵۳). او زنجیره علی دقیق‌تری از چگونگی تنظیمات سیاسی برای اتفاقات سیاسی را ارائه می‌دهد (تصویر شماره ۱).

تصویر شماره (۱): زنجیره علی چگونگی تنظیمات سیاسی برای اتفاقات سیاسی از دیدگاه شولر



منبع: (Schweller, 2004)

در یک برداشت کلی از دیدگاه شولر، او معتقد است دولت‌ها به‌عنوان متغیرهای میانجی در برخورد با تغییرات سیستمی دست به ایجاد رفتارهای مشابه و از قبل پیش‌بینی‌شده نمی‌زنند بلکه با توجه به شرایط و با محاسبات هزینه- فایده^۲ که متأثر از عوامل داخلی و سیستمی است، رفتارهای متفاوتی از کشورها به‌عنوان خروجی رفتار سیاست خارجی آن‌ها بروز می‌یابد. این به دو دلیل اتفاق می‌افتد؛ ۱. از یک‌سو، دولت و نخبگان دولتی به‌عنوان متغیر میانجی دارای ادراکات و اولویت‌بندی‌های خاص در سیاست‌گذاری کشور هستند که می‌تواند متأثر از فشارهای سیستمی و یا ادراکات شخصی آن‌ها باشد. ۲. از سوی دیگر، همین دولت با همان ادراکات و اولویت‌بندی‌ها به‌عنوان متغیر میانجی، تحت تأثیر عوامل داخلی قرار می‌گیرد.

^۱. Balance of Interest

^۲. Cost-benefit calculations

۴- متغیرهای داخلی تأثیرگذار بر رویکرد خاورمیانه‌ای آمریکا

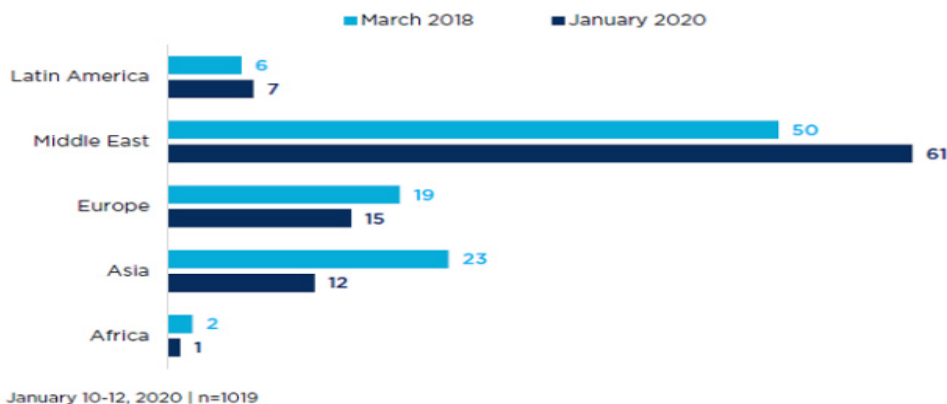
۴-۱ افکار عمومی و حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه

دونالد ترامپ در ۴ فوریه ۲۰۲۰ اعلام کرد: «درحالی‌که از جان آمریکایی‌ها دفاع می‌کنیم، ما در حال پایان دادن به جنگ‌های آمریکا در خاورمیانه هستیم.» نکته اصلی این سخن ترامپ بر کاهش سطح نیروهای نظامی و عقب‌نشینی حضور نظامی ایالات متحده در خاورمیانه است. نکته‌ای که این سؤال را مطرح می‌کند که آیا واقعیت‌های درونی آمریکا و اینکه افکار عمومی در آمریکا تا چه اندازه‌ای از افزایش یا کاهش حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه حمایت می‌کند. بر این اساس دینا اسملتز^۱ و کریگ کافورا^۲ در یک نظرسنجی در شورای شیکاگو که تحت پروژه مرکز تاج لستر در فاصله زمانی دهم تا دوازدهم ژانویه ۲۰۲۰ انجام داده‌اند به بررسی این سؤال مهم در نزد افکار عمومی آمریکا پرداخته‌اند.

بر اساس یافته‌های این پژوهش آمریکایی‌ها هنوز منطقه خاورمیانه را به‌عنوان مهم‌ترین منطقه برای منافع امنیتی ایالات متحده می‌دانند (۶۱٪)، حتی بیشتر از زمانی که آخرین بار در سال ۲۰۱۸ (وقتی ۵۰٪ خاورمیانه را مهم می‌دانستند). هیچ منطقه دیگری به لحاظ اهمیت حتی به نزدیکی این منطقه نمی‌رسد، فقط ۱۵ درصد آمریکایی‌ها می‌گویند اروپا مهم‌ترین است، ۱۲ درصد آسیا را نام می‌برند و فقط ۷ درصد از آمریکای لاتین نام می‌برند.

نمودار شماره ۱: نظرسنجی میزان اهمیت مناطق برای امنیت ملی ایالات متحده آمریکا

در ارتباط با امنیت ملی آمریکا، کدام یک از مناطق موردنظر برای منافع ملی ایالات متحده آمریکا مهم‌تر هستند؟ (٪)



منبع: (Chicago Council Surveys, 2020)

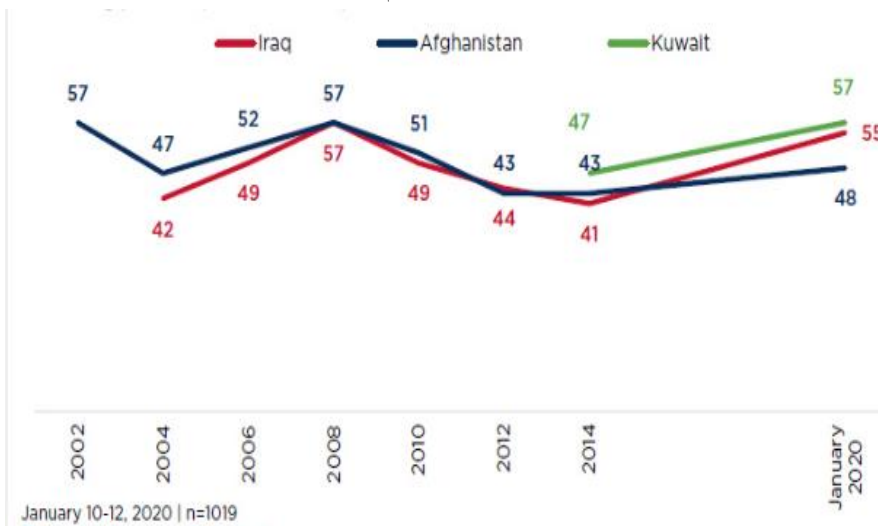
یافته دیگر آن است که اکثریت مردم در آمریکا می‌گویند که حضور نظامی ایالات متحده در خاورمیانه باید حفظ یا افزایش یابد (نمودار شماره ۲). اکثر آمریکایی‌ها علاوه بر اینکه خاورمیانه را مهم‌ترین منطقه برای منافع امنیتی ایالات متحده می‌دانند، معتقدند که باید حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه یا (۴۵٪) حفظ شود یا (۲۹٪) افزایش یابد. علاوه بر این، اکثریت معتقدند که ایالات متحده باید پایگاه‌های نظامی طولانی‌مدت در عراق داشته باشد (۵۵ درصد)، بالاترین سطح از سال ۲۰۰۸ زمانی که ۵۷ درصد با آن موافق بودند. اکثریت همچنین از استقرار طولانی‌مدت در کویت (۵۷٪)، ۱۰ درصد

^۱. Dina Smeltz,

^۲. Craig Kafura

افزایش نسبت به سال ۲۰۱۴، طرفداری می‌کنند. مردم به‌طور مساوی در مورد اینکه آیا ایالات متحده باید پایگاه‌های طولانی مدت در افغانستان داشته باشد، اختلاف نظر دارند (۴۸٪ باید، ۴۹٪ نباید)، اگرچه این بالاترین سطح پشتیبانی از ایجاد پایگاه‌ها در آن کشور از سال ۲۰۱۰ است (Smeltz & Kafura, 2020).

نمودار شماره ۲: نظرسنجی درباره درصد موافقت مردم با ایجاد پایگاه‌های طولانی مدت آمریکا



منبع: (Chicago Council Surveys, 2020)

۲-۴ وابستگی آمریکا به نفت خاورمیانه

در سال‌های اخیر شاید تحلیل‌ها و مطالعات بسیاری کاهش چشمگیر وابستگی‌های آمریکا به نفت خاورمیانه به سبب دستیابی به تکنولوژی استخراج نفت شل و دیگر منابع جایگزین و متعاقب آن تغییر در رویکرد خاورمیانه‌ای این کشور را به مورد بحث گذاشته‌اند.^۱ لذا بازگشایی این مسئله می‌تواند از میزان درستی و نادرستی این مسئله تا حدودی پرده بردارد. آریل کوهن^۲ مدیر همکار ارشد پژوهشی در مطالعات روسیه و اوراسیا و امنیت بین‌المللی انرژی در مرکز مطالعات سیاست خارجی در آمریکا، طی گزارشی تحت عنوان «کاهش وابستگی ایالات متحده به نفت خاورمیانه» ضمن ارائه آمارهایی از میزان وابستگی آمریکا به نفت خاورمیانه در ۷ آوریل ۲۰۰۶ بر لزوم تلاش‌های آمریکا برای خروج از این وابستگی با تنوع‌بخشی به تولیدات داخلی خود تأکید می‌نماید. او در این گزارش آمریکا را با وجود تولید ۱۳,۵ میلیون بشکه در روز که ۶۳ درصد نیاز مصرفی آمریکاست، بزرگ‌ترین واردکننده نفت در جهان می‌داند. خاورمیانه ۱۷ درصد واردات را تشکیل داده و این نیاز روزبه‌روز در حال افزایش است. او در این گزارش که در ۷ آوریل ۲۰۰۶ که توسط وزارت انرژی آمریکا منتشر شده است این چنین نتیجه می‌گیرد: «تنها زمان لازم است تا امنیت انرژی آمریکا، از جمله سلامت

^۱ جهت اطلاعات بیشتر ر. ک. به :

Kris Michaud, Joe Buccino, and Stephen Chenelle. (2014). "The Impact of Domestic Shale Oil Production on U.S. Military Strategy and its Implications for U.S.-China Maritime Partnership". *Small Wars Journal*. Available at: <https://smallwarsjournal.com>.

^۲. Ariel Cohen

اقتصادی و توانایی‌های دفاعی این کشور، با افزایش بی‌ثباتی سیاسی، تروریسم و جنگ‌های بالقوه در خاورمیانه به خطر بیفتد. باگذشت زمان، ایالات متحده نیاز به محدود کردن وابستگی خود به نفت خارجی، به‌ویژه از خاورمیانه، انتقال به منابع دیگر تأمین و درنهایت به انواع جدیدی از منابع انرژی دارد. محدود کردن وابستگی آمریکا به نفت خاورمیانه یک چالش استراتژیک عمده برای آمریکا در دهه‌های آینده خواهد بود» (Cohen, 2007).

با این وجود به نظر نمی‌رسد تا زمانی که مصرف‌کنندگان در حال پر کردن اتومبیل خود با گاز هستند، ایالات متحده به‌طور کامل از نظر انرژی مستقل گردد و خاورمیانه احتمالاً در آینده بخش بزرگی از بازار جهانی نفت باقی خواهد ماند. از طرفی دیگر با وجود بی‌نیازی احتمالی آمریکا به نفت خاورمیانه، لزوم کنترل رقیب سرسختی چون چین که نیاز استراتژیکی به منابع انرژی در خاورمیانه دارد همچنان بر اهمیت تداوم حضور می‌افزاید؛ اما واقعیت مسلم آن است که نیازهای آمریکا به این منطقه دیگر مثل گذشته حیاتی و استراتژیک نخواهد بود.^۱

۳-۴ مشکلات داخلی در آمریکا و لزوم توجه به داخل

در یک دموکراسی، سیاست خارجی با توجه به مسائل داخلی شکل می‌گیرد. سه موضوع محل بحث و چالش در داخل آمریکا است: تعادل بین مسئولیت‌های فدرال و ایالت، اندازه دولت فدرال (و موضوع مربوط به تعادل بودجه) و نقش آمریکا در جهان پس از جنگ سرد. این موضوعات باعث ایجاد تنوع در دیدگاه‌های متضاد و گسترده شده است (Heuven, 1992). با این وجود، انتظار می‌رود که ایالات متحده آمریکا در شروع دهه سوم قرن بیست و یکم تحت تأثیر عواملی چون منابع محدودتر، لزوم احتیاط در مورد تعهدات جدید، سوءظن‌ها در آمریکا نسبت به سازمان‌ها و پیمان‌های بین‌المللی، مجموعه‌ای از نگرانی‌های داخلی (مانند مواد مخدر، تروریسم و سیستم حمایت از تولید داخلی) و مثل همیشه، لزوم اشاعه ارزش‌های قابل اثبات آمریکایی، با شیوه‌ای احتیاط‌آمیز به سمت استقبال از جهان بیرون، از جمله رویکردش نسبت به خاورمیانه، حرکت کند.

این مهم که مسائل خارجی و داخلی اکنون قدرتمندانه به هم پیوسته‌اند یک امر بدیهی و به رسمیت شناخته شده است؛ اما باید کاملاً درک کنیم که چگونه آن‌ها تلاقی می‌کنند و این برای دنیا چه معنایی دارد. منتهی به انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۰ ایالات متحده، نامزدهای انتخاباتی به دنبال راهی برای نشان دادن چگونگی پاسخگویی بهتر به چالش‌های آمریکایی در بحبوحه شرایط داخلی و جهانی نامشخص هستند.

تمام دولت‌ها در ایالات متحده با هدف تدوین سیاست‌های خارجی که از ایمنی، رفاه و سبک زندگی آمریکایی‌ها محافظت و تقویت می‌کند، روی کار هستند. با این حال، اکنون دیدگاه‌ها در مورد اینکه آیا نقش ایالات متحده در خارج از کشور به اندازه کافی باعث پیشرفت رفاه اقتصادی طبقه متوسط در داخل می‌شود، به‌طور قابل توجهی در درون و از خطوط

^۱. For more Informations See: Cohen, A. (2007). "Reducing U.S. Dependence on Middle Eastern Oil". **The Heritage Foundation**. Loris, Nicolas. (2020). "Does the United States Still Need Middle East Oil?". **The Heritage Foundation**. Mohammad Salman, Moritz Pieper, Gustaaf Geeraerts (2014). "Hedging in the Middle East and China-U.S. Competition". University, Shanghai, China. Volume, 8.

احزاب سیاسی متفاوت است. امروز، حتی درحالی که اقتصاد ایالات متحده در حال رشد است و نرخ بیکاری در حال سقوط است، بسیاری از خانوارها هنوز برای حفظ سطح زندگی طبقه متوسط تلاش می کنند. در همین حال، درآمدزایان برتر آمریکا سهم فزاینده ای از درآمد و ثروت کشور را به خود اختصاص می دهند و چین و سایر رقبای اقتصادی در خارج از کشور از مزایای فزاینده اقتصاد جهانی بهره مند می شوند که نیروهای امنیتی و نقش رهبری ایالات متحده به آن ها کمک می کند. سیاست گذاران باید راه هایی را برای بهبود عملکرد سیاست خارجی ایالات متحده برای طبقه متوسط آمریکا کشف کنند، حتی اگر ثروت اقتصادی آن ها تا حد زیادی به عوامل و سیاست های داخلی بستگی داشته باشد. با این حال، پیش از آنکه سیاست گذاران تغییرات بزرگی در سیاست خارجی را پیشنهاد دهند، ابتدا باید فرضیه های خود را در مورد طبقه متوسط جامعه و مشکلات اقتصادی که با آن روبرو هستند و جنبه های مختلفی از سیاست خارجی ایالات متحده که می تواند آن ها را ایجاد یا حل کند، آزمایش کنند. آن ها باید بررسی کنند که چه موضوعاتی مانند تجارت برای ثروت اقتصادی این خانوارها نسبت به سایر سیاست های خارجی و داخلی اهمیت دارد (Ahmed et al, 2018).

۴-۴ رویکرد جامعه اطلاعاتی در آمریکا

جامعه اطلاعاتی ایالات متحده (IC)، گروهی از آژانس های اطلاعاتی جداگانه دولت ایالات متحده و سازمان های تابعه است که به طور جداگانه و باهم برای انجام فعالیت های اطلاعاتی برای حمایت از سیاست خارجی و امنیت ملی ایالات متحده کار می کنند. سازمان های عضو IC شامل آژانس های اطلاعاتی، اطلاعات نظامی و دفاتر اطلاعات و تجزیه و تحلیل غیرنظامی در بخش های اجرایی فدرال هستند که به رئیس جمهور ایالات متحده گزارش می دهند (Agrawal 2017).

واشنگتن پست در سال ۲۰۱۰ گزارش داد که ۱،۲۷۱، سازمان دولتی و ۱۹۳۱ شرکت خصوصی در ۱۰ هزار مکان در ایالات متحده در زمینه مبارزه با تروریسم، امنیت داخلی و اطلاعات کار می کنند و به طور کلی جامعه اطلاعات شامل ۸۵۴،۰۰۰ نفر است (Priest, 2010). طبق مطالعه سال ۲۰۰۸ توسط ODNI^۱، پیمانکاران خصوصی ۲۹٪ نیروی کار در جامعه اطلاعاتی ایالات متحده را تشکیل می دهند (Warner, 2013).

فعالیت سازمان های اطلاعاتی آمریکا از جمله CIA در سراسر جهان گسترده است و تلاش می کنند که ماهیت مداخله ایالات متحده از جمله در خاورمیانه، اروپا و آفریقا را تجزیه و تحلیل کنند. جنگیدن، اجرای عملیات مخفی و استفاده از نفوذ مالی آن برای تغییر شکل سیاست های منطقه ای به روش هایی که اغلب مغایر با منافع ایالات متحده است، طبق منابع و نظرات کارشناسان سیاست خارجی از وظایف اصلی آن ها هست (Roston, 2019).

یکی از کشورهای مورد توجه سازمان های اطلاعاتی و اندیشکده های ایالات متحده در خاورمیانه، ایران است. جامعه اطلاعاتی آمریکا، همواره در رویارویی با پیشرفت های نظامی ایران از یک طرف، اصل آن را انکار نموده و از طرف دیگر، با راه اندازی جنگ روانی و بزرگنمایی، سعی در ایجاد فضای رعب و وحشت در منطقه و راه اندازی جریان ضد ایرانی در سطح جهان می نماید. قدرت ایران و تأثیرگذاری آن در معادلات سیاسی، نظامی و امنیتی منطقه، نفوذ معنوی این کشور در گروه های نیابتی و کشورهای مجاور و کنترل آن بر تنگه استراتژیک هرمز را نیز باید به دلایل نگرانی های این سازمان ها

^۱. Office of the Director of National Intelligence

در مورد ایران افزود که لزوم مهار ایران توسط ایالات متحده را به سیاستمداران این کشور همواره گوشزد نموده‌اند. (Hull, 2013: 148-149).

درواقع می‌توان ادعا کرد شاخه فکری پشتیبان فشارها بر ایران، بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها و برخی دیگر از اتاق‌های فکر دست راستی و محافظه‌کار ایالات متحده مانند بنیاد هریتیج و امریکن اینترپرایز هستند. شاخه اجرایی این رویکردها نسبت به ایران نیز وزارت خارجه آمریکا و سازمان سیا با کنشگری پمپئو، وزیر امور خارجه آمریکا، برایان هوک، رئیس سابق گروه اقدام ایران و همچنین، جان بولتون، معاون اسبق شورای امنیت ملی دولت ترامپ است (DeLong, 2018).

۴-۵ رویکرد نخبگان علمی، نظامی و امنیتی

برخی از نهادهای نظامی و امنیتی در ایالات متحده معتقدند اگر چه آمریکا نفوذ قابل توجهی در خاورمیانه دارد و می‌تواند به سرعت قدرت نظامی خود را در مواقع ضرورت مورداستفاده قرار دهد؛ اما با این حال، کار با شرکایی که منافع آن‌ها گاهی اوقات با یکدیگر در تضاد است، می‌تواند به اهداف درازمدت ایالات متحده آسیب برساند. به همین دلیل، همیشه مخالفت اساسی با حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس وجود داشته است. افزایش چشمگیر تولید نفت ایالات متحده طی دهه گذشته، از نظر بسیاری از ناظران و حتی برخی سیاستمداران آمریکایی، اهمیت استراتژیک خلیج فارس را برای ایالات متحده کاهش داده است و لذا باید از حضور مستقیم آن در این منطقه کاسته شود (Gause, 2019). رویکردی که کارتر در سال ۱۹۸۰ داشت و اظهار نمود که: «مداخله خارجی ایالات متحده به‌ویژه در خاورمیانه به هر طریق ضروری باید کاهش یابد» (Zenko, 2018: 4).

باگذشت زمان ایده خروج ایالات متحده از خاورمیانه بیشتر مورد توجه نخبگان امنیتی و اندیشکده‌های آمریکایی قرار گرفته است. چرا که هزینه‌های حضور نظامی می‌تواند فراتر از هزینه‌های مالی باشد؛ بنابراین، وضعیت نظامی آمریکا در خاورمیانه باید از منافع آن پیروی کند و از نظر منابع و منافع آمریکایی و حساسیت‌های محلی پایدار باشد (Watson, Institute for International and Public Affairs, 2019). همچنین دو متخصص برجسته آمریکایی در سیاست خاورمیانه، در بررسی تحقیقات دانشگاهی خود در مورد سیاست ایالات متحده در منطقه خاورمیانه به این نتیجه رسیدند که: «خرد متعارف عقب‌نشینی قدرت آمریکا از خاورمیانه را امری طبیعی می‌داند» (Gause, 2019).

۵- متغیرهای ساختاری

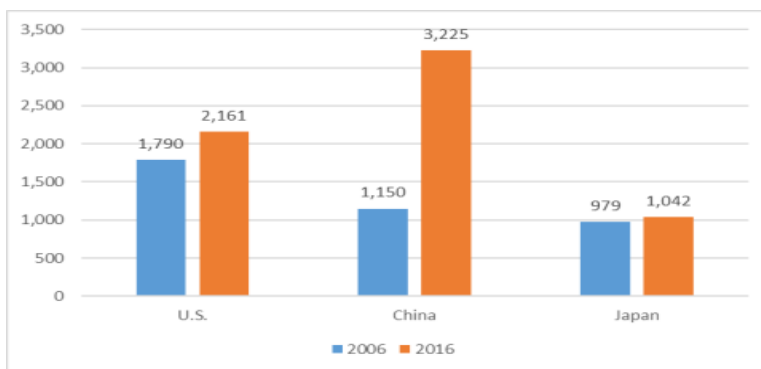
۵-۱ ظهور چین به عنوان رقیب سرسخت برای آمریکا

ظهور چین در یک چرخه قدرت جهانی و صعود امروز آن با ظهور انگلیس پس از انقلاب صنعتی و جمهوری هلند که یک امپراتوری دریایی در قرن هفدهم بود مقایسه می‌شود، به گونه‌ای که فایننشال تایمز می‌نویسد: «چین آماده عبور از ایالات متحده به عنوان قدرت اقتصادی برتر جهان است» که هیجان رسانه‌ای بزرگی را ایجاد نمود (Frankel, 2020). تقریباً چهل سال پیش از آغاز اصلاحات اقتصادی و آزادسازی تجارت، چین سیاست‌هایی را دنبال نمود که اقتصاد را بسیار ضعیف، راکد، تحت کنترل مرکزی، بسیار ناکارآمد و نسبتاً منفک از اقتصاد جهانی نگه می‌داشت. از زمان گشایش

در تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری و اجرای اصلاحات در بازار آزاد در سال ۱۹۷۹، چین با رشد متوسط تولید ناخالص داخلی سالانه ۹٫۵٪ تا سال ۲۰۱۸ دارای یکی از سریع‌ترین رشدهای اقتصادی در میان کشورهای جهان بوده است. نفوذ اقتصادی جهانی در حال رشد چین و سیاست‌های اقتصادی و تجاری آن، پیامدهای قابل توجهی برای ایالات متحده داشته و از این رو مورد توجه کنگره آمریکا نیز قرار گرفته است. در حالی که چین یک بازار بزرگ و در حال رشد برای شرکت‌های آمریکایی است، اما انتقال ناقص آن به اقتصاد بازار آزاد منجر به سیاست‌های اقتصادی مضر برای منافع اقتصادی ایالات متحده شده است، مانند سیاست‌های صنعتی و سرقت مالکیت معنوی ایالات متحده (Douglas, 2019). طبق نظرسنجی صندوق بین‌المللی پول، قیمت کالاها و خدمات در چین تقریباً نصف قیمت آن‌ها در ایالات متحده است. تنظیم این دیفرانسیل قیمت، ارزش تولید ناخالص داخلی ۲۰۱۸ چین را از ۱۳٫۴ تریلیون دلار (دلار اسمی) به ۲۵٫۳ تریلیون دلار افزایش می‌دهد. سهم چین از تولید ناخالص داخلی جهانی از ۲٫۳٪ در سال ۱۹۸۰ به حدود ۱۸٫۳٪ در سال ۲۰۱۷ افزایش یافت، در حالی که سهم ایالات متحده از تولید ناخالص داخلی جهانی در همین بازه زمانی از ۲۴٫۳٪ به ۱۵٫۳٪ تخمین زده شد. برای اولین بار در تاریخ، چین بزرگ‌ترین اقتصاد جهان شد. صعود اقتصادی چین به‌عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد جهان چشمگیر بوده است، به‌ویژه با توجه به اینکه در سال ۱۹۸۰، تولید ناخالص داخلی چین تنها یک‌دهم ایالات متحده بود (Brennan, 2018: 1-2).

امروزه چین از نظر بانک جهانی به‌عنوان بزرگ‌ترین تولیدکننده جهان ظاهر شده است. شکل زیر برآورد ارزش افزوده ناخالص تولید در چین، ایالات متحده و ژاپن را با دلار آمریکا در سال ۲۰۰۶ و ۲۰۱۶ بیان کرده است. داده‌های ارزش افزوده ناخالص نشان‌دهنده ارزش واقعی تولید در کشور است (به‌عنوان مثال ارزش نهاده‌های میانی و مواد اولیه مورد استفاده در تولید). در سال ۲۰۱۶، ارزش تولید چین بر اساس ارزش افزوده ناخالص ۴۹٫۲٪ بیشتر از ایالات متحده بوده است. همچنین در سال ۲۰۱۶، ارزش افزوده تولید ناخالص چین برابر با ۲۸٫۷٪ از تولید ناخالص داخلی آن بوده، در حالی که ارزش افزوده تولید ناخالص برای ایالات متحده ۱۱٫۶٪ بوده است (Amadeo, 2020). تصویر شماره ۲: برآورد ارزش افزوده ناخالص تولید در چین، ایالات متحده و ژاپن را با دلار آمریکا در سال ۲۰۰۶ و

۲۰۱۶



منبع: (Amadeo, 2020)

در شاخص رقابت جهانی سال ۲۰۱۶، Deloitte (یک شرکت مشاوره بین‌المللی) بر اساس نظرسنجی از مدیران تولید جهانی، چین را به‌عنوان رقابتی‌ترین تولیدکننده جهان از میان چهل کشور رتبه‌بندی نموده، درحالی‌که ایالات متحده در رتبه دوم قرار گرفته است (Amadeo, 2020).

۵-۲ افزایش نفوذ و قدرت جمهوری اسلامی ایران

شکل‌گیری بهار عربی در سال ۲۰۱۱ زمینه‌های نفوذ بیشتر را برای ایران در منطقه فراهم نمود. تقویت گروه‌های طرفدار شیعه در درگیری‌های جاری سوریه و عراق در مراحل اولیه شکل‌گیری بهار عربی (Bhalla, 2011) که هم‌زمان با تشدید مذاکرات چندجانبه غرب به رهبری آمریکا درباره برنامه هسته‌ای ایران بود، به توافقنامه برنامه جامع اقدام مشترک در ژوئیه ۲۰۱۵ ختم شد. این توافق متحدان سنتی آمریکا مانند اسرائیل و عربستان سعودی را دچار نگرانی نمود (Inbar, 2016). در همین زمینه و در سال‌های اخیر نیز، عربستان سعودی و متحدان آن در خلیج فارس و همچنین دولت اسرائیل و ترامپ همواره از تداوم روند ایران برای افزایش نفوذ منطقه‌ای که در عراق و سوریه بسیار موفق عمل کرده است نگران بودند (Spyer, 2017). بر همین اساس مخالفان منطقه‌ای ایران سعی در متعادل کردن تأثیر ایران به‌عنوان نوعی واکنش ضد هژمونیک هستند. از نظر تئوریک موازنه استراتژی است که می‌کوشد تا از دستیابی هژمون مشتاق به موقعیت هژمونیک جلوگیری کند (Brooks and Wohlforth, 2008: 22-25). مداخله نظامی به رهبری عربستان سعودی در یمن و همچنین تلاش برای محدود کردن اهرم سیاسی حزب‌الله در لبنان، بخشی از چنین راهبردی است. به این معنا، به نظر می‌رسد ایران مزیت ابتکار عمل را در دست دارد، درحالی‌که ائتلاف ضد ایرانی در تلاش است موقعیت ایران را در چارچوب بازی جمع صفر تضعیف کند.

گسترش نفوذ منطقه‌ای ایران به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های پیش‌روی کاخ سفید در غرب آسیا (خاورمیانه)، موضوع گزارش‌های بی‌شماری در اندیشکده‌های آمریکایی بوده و هست. یکی از این اندیشکده‌ها که به فاصله کم‌تر از دو هفته از سخنرانی ترامپ درباره استراتژی جدید ضد ایرانی‌اش در سال ۲۰۱۷، بار دیگر به این موضوع پرداخته «شورای آتلانتیک» بود. این اندیشکده طی گزارشی تحت عنوان «ریشه‌ها و تحول استراتژی منطقه‌ای ایران» به قلم «سوزان مالونی»^۱ نایب‌رئیس بخش سیاست خارجی و عضو ارشد مرکز سیاست خاورمیانه در اندیشکده «مؤسسه بروکینگز»^۲ و در قالب پروژه‌ای به نام «پس‌راندن: افشا و مقابله با [اقدامات و نفوذ] ایران»^۳، عوامل تأثیرگذار بر سیاست منطقه‌ای و نفوذ بین‌المللی ایران را بررسی کرده است. نویسنده گزارش شورای آتلانتیک «درک عوامل مؤثر بر سیاست‌های منطقه‌ای ایران» را برای کاخ سفیدی که می‌خواهد با سیاست‌های منطقه‌ای ایران مقابله کند، حیاتی می‌داند و معتقد است ۵ عامل «میراث امپراتوری»، «اسلام شیعی»، «مبارزه با امپریالیسم»، «سیاست‌های داخلی»، و «پارانویا و امنیت حکومت» در تقویت نقش منطقه‌ای ایران تأثیرگذار هستند. مالونی تصریح می‌کند که برخلاف تصور بسیاری از افراد در واشینگتن، افزایش نفوذ

۱. Suzan Maloney

۲. Brookings Institution

۳. Pushback: Exposing and Countering Iran

منطقه‌ای ایران نتیجه غیرمستقیم توافق هسته‌ای نیست، بلکه پیامد دخالت نظامی آمریکا در عراق و حوادث «بهار عربی» (بیداری اسلامی) است که موجب شده تا جای پای ایران در منطقه محکم‌تر شود. وی دیدگاه منطقه‌ای ایران را در مرحله بعد از یک تحول مهم توصیف می‌کند و این تحول را نتیجه دو عامل می‌داند: اولاً روی آوردن تدریجی ایران به استفاده از نیروهای نظامی رسمی در کنار نیروهای نیابتی که نفوذ منطقه‌ای تهران را تعمیق کرده است و دوماً رسمیت یافتن نفوذ ایران در عراق در نتیجه جذب شبه‌نظامیان شیعه تحت حمایت این کشور در دستگاه امنیتی رسمی بغداد و همین‌طور همکاری علنی و شراکت استراتژیک تهران با مسکو (Maloney, 2017).

۶- تغییر متدولوژی حضور آمریکا در خاورمیانه تلاشی برای تداوم حضور

طراحی سیستم امنیت کنونی توسط ایالات متحده آمریکا مبتنی بر آمادگی این کشور برای تداوم حضور نظامی در منطقه و جلوگیری از برخورد جنگ‌های بزرگ و ویرانگر با اتکا به سلاح‌های کشتار جمعی است. به بیانی دیگر می‌توان گفت ایالات متحده آمریکا متأثر از دو موضوع تأثیرگذار بر منافع خود در خلیج فارس، یعنی نفت و اشاعه سلاح‌های هسته‌ای، به دنبال ایجاد و گسترش سیستم امنیتی باثبات و متمایل به غرب در خلیج فارس است. افزایش چشمگیر تولید نفت در ایالات متحده در یک دهه اخیر، بسیاری از ناظران و سیاستمداران آمریکایی را با تکیه بر محاسبات هزینه-فایده به سمت این برداشت سوق داده است که اهمیت استراتژیک خلیج فارس برای آمریکا کاهش پیدا کرده و هزینه‌های حضور آمریکا در این منطقه بیش از ارزش نفتی است که از خلیج فارس خارج می‌شود؛ بنابراین به نظر می‌رسد رویکرد خاورمیانه‌ای آمریکا در یک دهه اخیر متأثر از این تحولات دچار تغییراتی گردیده است. به‌طور قطع نمی‌توان این تغییرات را به وجود تنها به یک عامل تقلیل داد و عوامل متعددی در ایجاد آن دخیل است.

در بررسی رویکرد دولت اوباما در سیاست خارجی می‌توان به این نتیجه رسید که اوباما بیشتر پیگیر کاربرد مفهوم قدرت نرم و ایجاد مشارکت و مسئولیت‌پذیری از سوی متحدان بود. مذاکره، مدیریت مناقشات منطقه‌ای تا حد ممکن حتی با ایران و همچنین ایجاد فضای حرکت به سمت پذیرش تمام کشورها در فرایند مسئولیت‌پذیری از میراث دولت اوباما بود، به‌گونه‌ای که اوباما بزرگ‌ترین دستاورد خود را پیشبرد برجام دانسته و معتقد بود برجام توانست سایه جنگ را از منطقه دور نماید.^۱

برخلاف اوباما، ترامپ با این استدلال که سیاست‌های دولت اوباما منجر به تضعیف نقش ایالات متحده در خاورمیانه شد، تلاش کرد تا با ایجاد نظم جدید در منطقه و با استناد به وجود داعش در عراق و سوریه نقش فعال‌تر و مؤثرتری ایفا نماید تا قدرت آمریکا را در خاورمیانه احیاء و تثبیت نماید. او با اتخاذ سیاست «اول آمریکا» به دنبال حداکثر سازی قدرت آمریکا با روش‌های دیگر بود. در نظر او بیشتر کشورهای منطقه به‌عنوان ابزاری در نظر گرفته می‌شدند که بتوانند بیشترین

^۱ جهت اطلاعات بیشتر درباره سیاست خارجی دولت اوباما ر. ک. به ؛

سود و منافع مادی و مالی را به سیستم اقتصادی ایالات متحده تزریق نمایند؛ بنابراین مفاهیمی چون حقوق بشر و دموکراسی جایگاهی در ادبیات سیاسی دولت ترامپ نداشت. او برای پیشبرد سیاست‌هایش به اقداماتی از قبیل خروج بیشتر نظامیان آمریکا از منطقه، خروج از برجام، ایجاد ائتلاف‌های منطقه‌ای میان اعراب و اسرائیل و اخذ هزینه‌های امنیتی از متحدان منطقه‌ای دست زد.^۱

استدلال‌های بسیاری در سال‌های اخیر در مورد خروج آمریکا یا عقب‌نشینی با چشم‌اندازهای استراتژیک جهانی بیشتر با این استدلال که تمرکز ایالات متحده در خاورمیانه منابع آمریکایی را از مهم‌ترین نگرانی‌های استراتژیک، مانند آسیای شرقی دور می‌کند مواجه نموده است. به‌عنوان نمونه، جفری کمپ، که به‌عنوان مدیر خاورمیانه در شورای امنیت ملی رونالد ریگان خدمت می‌کند و شاهد دهه‌ها سیاست آمریکا در منطقه بوده، در آوریل ۲۰۱۹ به مخاطبان کاپیتول هیل گفت که: «برداشت خروج آمریکا از خاورمیانه واقعیت را بزرگ‌تر می‌کند، اما نفوذ آمریکا در منطقه قطعاً روبه‌زوال است و خرد متعارف عقب‌نشینی قدرت آمریکا را امری طبیعی می‌داند».^۲

هر دو رئیس‌جمهور او‌باما و ترامپ (به‌عنوان متغیرهای میانجی در روند تصمیم‌سازی سیاست خارجی آمریکا) اذعان داشتند که آنچه مارک لینچ «واقعیت‌های ساختاری» موقعیت آمریکا در خاورمیانه می‌نامد، تحقق عقب‌نشینی نظامی را نه آسان اما به‌آرامی ممکن می‌سازد. اگر واشنگتن مهار قدرت ایران را به‌عنوان یک هدف اصلی در سیاست خارجی تعیین کند و آن را به دست متحدان منطقه‌اش بسپارد می‌تواند بدون اعمال هزینه‌های هنگفت و اقدام به رویارویی مستقیم خود نقش استانداردی به انجام برساند؛ زیرا هزینه‌های حضور نظامی می‌تواند فراتر از هزینه‌های مالی باشد؛ بنابراین، وضعیت نظامی آمریکا در خاورمیانه باید از منافع آن پیروی کند و از نظر منابع آمریکایی و حساسیت‌های داخلی پایدار باشد.^۳ منابع و حساسیت‌های داخلی که نشئت‌گرفته از عواملی چون؛ افکار عمومی نسبت به حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه، میزان وابستگی‌های داخلی آمریکا به نفت خاورمیانه، رویکرد نخبگان اجتماعی، سیاسی و اطلاعاتی و همچنین مشکلات داخلی مرتبط به خود آمریکا است.

به‌طورکلی، ایالات متحده یک منافع استراتژیک در جلوگیری از تسلط هر کشور دیگری بر خلیج فارس دارد به‌گونه‌ای که بی‌نیازی این کشور به نفت خاورمیانه هم نمی‌تواند به او اجازه چشم‌پوشی از این منطقه را بدهد. چرا که یک قدرت بزرگ (چین و روسیه) می‌تواند وسوسه شود تا از منابع عظیم نفتی منطقه برای اهداف سیاسی استفاده کند.

^۱ جهت اطلاعات بیشتر در خصوص رویکرد سیاست خارجی ترامپ ر. ک. به ؛

Behravesht, Maysam (2019). "Why Trump's 'Arab NATO' plan won't curb Iran". **Reuters, and Holland, Steve** (2020). "Trump scores diplomatic deal with Middle East allies before election". **REUTERS**.

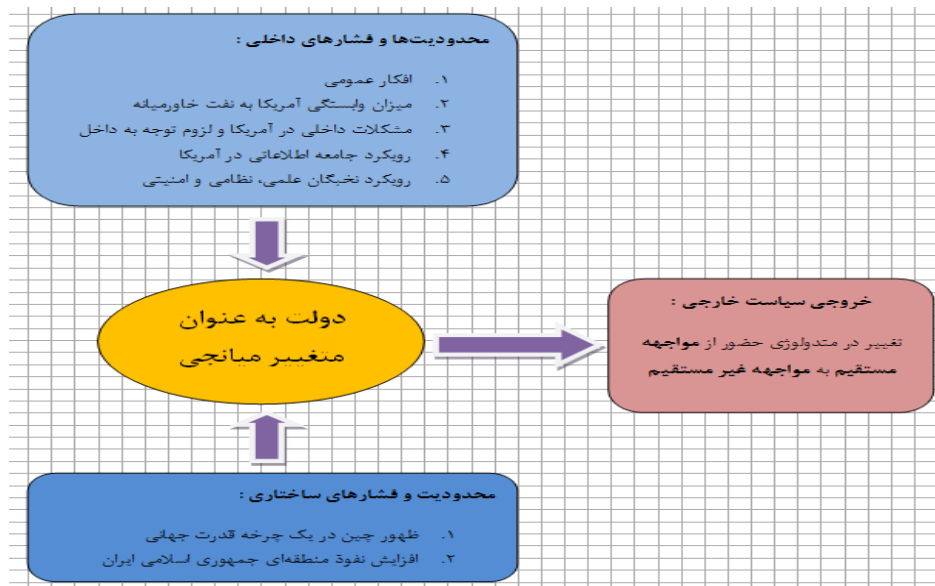
^۲. See; Gause, Gregory (2019). "Should We Stay or Should We Go? The United States and the Middle East". **Global Politics and Strategy**. Available at: <https://www.tandfonline.com/doi/full/10.1080/00396338.2019.1662114>.

^۳. See; Lynch, Marc (2019). "Belligerent Minimalism: The Trump Administration and the Middle East". **Washington Quarterly**, vol. 39, no. 4, Winter.

حضور یا عدم حضور آمریکا در منطقه اساساً محاسبه سود و زیان و متکی بر محدودیت‌های ساختاری و داخلی این کشور است. به نظر می‌رسد حضور مناسب نیروهای آمریکایی در خلیج فارس از نظر تصمیم‌گیران دولتی این کشور، به‌اندازه مناسب نیاز به عقب‌نشینی محتاطانه اما ثابت از تعهدات نظامی در عراق و افغانستان دارد. آزمایش‌های ملت‌سازی از نظر آن‌ها در آنجا شکست‌خورده است و واشنگتن باید به دنبال کمک به این دولت‌ها در تأمین امنیت خود در برابر دشمنان داخلی خود بر اساس یک جدول زمانی انعطاف‌پذیر که هدف آن خروج نهایی است، باشد.

نکته قابل‌تأمل و اساسی آن است که ایالات‌متحده آمریکا در سال‌های اخیر به‌شدت از دو ناحیه اساسی تحت‌فشار و محدودیت است. نخست، محدودیت‌های ساختاری؛ آمریکا در حوزه ساختاری با تهدیدی جدیدتر و جدی‌تر به نام چین مواجه است که به‌شدت نقش ایالات‌متحده به‌عنوان یک ابرقدرت را به چالش کشیده و بر توان تأثیرگذاری بیشتر این کشور در خاورمیانه تأثیر گذاشته است. این علاوه بر چالش‌های سنتی است که این کشور برای مقابله با افزایش نفوذ ایران و مقابله با گروه‌های تروریستی و بنیادگرا در منطقه با آن مواجه است. دوم، محدودیت‌ها در داخل؛ ایالات‌متحده در یک دهه اخیر از درون نیز با مشکلات و محدودیت‌های جدی مواجه گشته است که نمود بارز آشکارسازی این محدودیت‌ها را می‌توان در رقابت‌های انتخاباتی ۲۰۲۰ آمریکا که منجر به روی کار آمدن بایدن شد، مشاهده کرد. همین مشکلات و محدودیت‌ها که با درجه‌ای نسبتاً کمتر و در سال ۲۰۱۶ منجر به روی کار آمدن شخصیتی چون ترامپ شد منجر به اتخاذ سیاستی جدید در آمریکا با شعار «اول آمریکا» توسط ترامپ گردید و این شخصیت همچون اسلاف گذشته دیگر در خدمت خواست‌های بی‌چون‌وچرای متحدین منطقه‌ای‌اش قرار نگرفت؛ او با اتخاذ سیاست‌هایی چون خروج نیروهای نظامی از منطقه، ایجاد ائتلاف‌های منطقه‌ای طرفدار آمریکا (طرح معامله قرن) و پرداخت هزینه‌های امنیتی از سوی متحدین به ایجاد تغییراتی در رویکرد حضور منطقه‌ای آمریکا در پاسخ به محدودیت‌های داخلی آمریکا مبادرت نمود. در واقع او با انجام مجموعه این اقدامات به بازتعریف سمت‌وسوی جدید در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا پرداخت و از این طریق سعی کرد مقداری از بار ایالات‌متحده را کاسته و آن را بر دوش کشورهای منطقه بگذارد. روی کار آمدن دولت بایدن و رویکردهای اتخاذشده از سوی او در ماه‌های اولیه نیز اگرچه فضای متفاوت‌تری را نسبت به دوره ترامپ ایجاد کرده است اما او نیز درگیر با همان محدودیت‌های ساختاری و داخلی است که اسلاف او با آن مواجه بوده‌اند و چه‌بسا این محدودیت‌ها در حال تشدید شدن نیز است

تصویر شماره ۳: «مدل مفهومی تغییر متدولوژی سیاست خارجی خاورمیانه‌ای ایالات متحده آمریکا»



۷- نتیجه‌گیری

با توجه به چارچوب نظری این پژوهش دولت‌ها همواره در تصمیم‌گیری سیاست خارجی هم‌زمان متأثر از محدودیت‌های ساختاری و داخلی کشورهای خود هستند. در این میان دولت‌ها در آمریکا از سال ۲۰۱۱ به بعد که با روی کار آمدن اوباما و ترامپ همراه بوده متأثر از همین محدودیت‌ها تلاش نموده‌اند سیاست خارجی خاورمیانه‌ای خود را که مبتنی بر منافع آمریکا است به گونه‌ای ترسیم نمایند که بتواند کمترین هزینه و بیشترین منافع را برای ایالات متحده آمریکا به همراه داشته باشد. به نظر می‌رسد تلاش‌ها برای ترسیم رویکرد جدید در سیاست خارجی آمریکا در مراحل آزمون و خطاست. مبتنی بر دیدگاه نظری ارائه‌شده در این تحقیق و با توجه به واقعیات موجود، ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه به دو دلیل ساختاری با تغییراتی در قدرت نسبی خود در این منطقه مواجه گشته است؛ نخست ظهور چین در چرخه قدرت جهانی و دیگری گسترش نفوذ و قدرت جمهوری اسلامی ایران. دولت ایالات متحده به‌عنوان متغیر میانجی بخصوص در یک دهه اخیر در برخورد با این تغییرات ساختاری همواره از درون نیز با مشکلات و محدودیت‌هایی در بسیج منابع، انسجام اجتماعی و ایجاد اجماع و انسجام در میان نخبگان خود مواجه است. مشکلات و محدودیت‌هایی که منتج از عواملی از قبیل؛ فشار افکار عمومی در ارتباط با حضور یا عدم حضور آمریکا در خاورمیانه، رویکرد نخبگان اجتماعی، سیاسی و امنیتی، میزان وابستگی‌های آمریکا به نفت خاورمیانه در کنار مشکلات داخلی و اجتماعی بروز کرده در خود آمریکا است. بنابراین با توجه به مجموعه شواهد و قرائن پیش‌رو، به نظر می‌رسد متعاقب تحولات شکل‌گرفته پس از سال ۲۰۱۱ در منطقه خاورمیانه، رویکرد سیاست خارجی رهبران آمریکا متأثر از ملاحظات داخلی و ساختاری به‌طور هم‌زمان به سمت ایجاد موازنه در قالب موازنه منافع و توسعه نظام امنیتی متمایل به غرب در خلیج فارس از طریق تغییر در نوع متدولوژی

حضور از حالت مواجهه مستقیم به مواجهه غیرمستقیم در حال پیش رفتن است. تحولات در افغانستان و روی کار آمدن طالبان، نزدیکی روابط اعراب با اسرائیل، به جریان انداختن مبارزات پان‌ترکی و پان‌کردی در مرزهای غربی و همچنین سرمایه‌گذاری بر روی ادامه کج‌دار و مریز تحریم‌ها در راستای افزایش هزینه‌های داخلی از جمله حوزه‌های جنگ نیابتی و غیرمستقیمی است که آمریکایی‌ها به دنبال پیاده‌سازی و یا تکمیل نمودن آن هستند. با توجه به رویکرد جدید ایالات متحده در برخورد با چالش‌های پیش روی خود در خاورمیانه دستگاه سیاست خارجی در جمهوری اسلامی ایران می‌بایست سعی نماید نقشه‌های ایالات متحده در ایجاد درگیری‌های نیابتی در منطقه را از طریق اقداماتی نظیر؛ حل مشکلات با جهان عرب و دور نمودن آن‌ها از اسرائیل، جلوگیری از هرگونه اجماع سازی منطقه‌ای و جهانی علیه خود، ائتلاف‌سازی‌های متقابل و همچنین استفاده از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های خود برای دور نمودن سایه تحریم‌ها از کشور، به حداقل برساند.

منابع

- طاهری، ابراهیم. ناقوسی، سنا، (۱۳۹۶)، «مروری بر سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه با نگاه به آینده»، فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، دوره ۱۳، شماره ۴۸.
- شاه بهرامی، داریوش، ترابی، قاسم، رضایی، علیرضا، (۱۳۹۸)، «بررسی تطبیقی راهبرد دولت اوپاما و ترامپ در قبال خاورمیانه»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌الملل، دوره دهم، شماره ۳۹.
- محمد زاده ابراهیمی، فرزاد، ملکی، محمدرضا، امام‌جمعه زاده، (۱۳۹۵)، «سیاست خارجی آمریکا در پرتو راهبرد محور آسیایی دولت اوپاما»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال نهم، شماره ۳۳.
- نعمتی، امیرحسین، حاجی یوسفی، امیرمحمد، (۱۳۹۸)، «تحولات جدید در روابط عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی؛ دلایل و زمینه‌ها». فصلنامه آفاق امنیت، سال ۱۲، شماره ۴۴.
- یوسفی میانجی و همکاران، (۱۳۹۹)، «سیاست خارجی ترامپ در خاورمیانه»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۴۲، ص ۲۱-۴۴.

Agrawal, N. (2017). There's more than the CIA and FBI: The 17 agencies that make up the US intelligence community. Los Angeles Times.

Ahmed, S. ed., (2018). US Foreign Policy for the Middle Class: Perspectives From Ohio (pp. 3-4). Carnegie Endowment for International Peace.

Amadeo, Darrell (2020). "Global manufacturing scorecard: How the US compares to 18 other nations". Brookings. <https://www.brookings.edu/research/global-manufacturing-scorecard-how-the-us-compares-to-18-other>.

Bhalla, R. (2011). The US-Saudi Dilemma: Iran's Reshaping of Persian Gulf Politics. Stratfor Global Intelligence.

Boylan, B. M., McBeath, J., & Wang, B. (2021). US-China relations: Nationalism, the trade war, and COVID-19. Fudan Journal of the Humanities and Social Sciences, 14(1), 23-40.

Brennan, Jason (2018). "Here's the only way Trump can win the two front trade war with China and the EU". 24 May 2018, In: <https://www.cnbc.com/2018/05/24/trump-trade-wars-with-china-and-eu-posing-growing-global-dangers.html>

Brooks, S. G., & Wohlforth, W. C. (2008). World out of balance. Princeton University Press.

Cohen, A. (2007). "Reducing U.S. Dependence on Middle Eastern Oil". The Heritage Foundation. Available at: <https://www.heritage.org/defense/report/reducing-us-dependence-middle-eastern-oil>.

DeLong, Matt (2018). "What is Intelligence?". Available at: www.odni.gov. Office of the Director of National Intelligence. Archived from the original on November 17, 2018. Retrieved November 17, 2018.

Douglas, Joshua (2019). "The US-China economic relationship: A comprehensive approach". The Brookings Institution. Available at; <https://www.brookings.edu/research/the-us-china-economic-relationship-a-comprehensive-approach>.

Gause III, F. G. (2019). Should we stay or should we go? The United States and the Middle East. Survival, 61(5), 7-24.

Gelvin, James L (2019). "No, Trump is not like Obama on Middle East policy". Available at; <https://theconversation.com/no-trump-is-not-like-obama-on-middle-east-policy-109223>

- Heuven M, V. (1992). "Domestic Issues and U.S. Foreign Policy". RAND Corporation. Available at: <https://www.rand.org/pubs/papers/P7963.html>.
- Hull, J. (2008). " WE'RE ALL SMARTER THAN ANY ONE OF US": THE ROLE OF INTER-AGENCY INTELLIGENCE ORGANIZATIONS IN COMBATING ARMED GROUPS. *Journal of Public & International Affairs*, 19.
- Inbar, E. (2016). Implications of US Disengagement from the Middle East. Begin-Sadat Center for Strategic Studies..
- Frankel, J. (2020). Is China Overtaking the US as a Financial and Economic Power?. *The Guardian*.
- Maloney, S. (2017). Roots and Evolution of Iran's Regional Strategy. Atlantic Council.
- Priest, D., & Arkin, W. M. (2010). A hidden world, growing beyond control. *Washington Post*, 19, 2010.
- Roston, Aram (2019). "Why the CIA doesn't spy on the UAE". Available at: <https://www.reuters.com/article/us-usa-emirates-spying-insight-idUSKCN1VG0V3>.
- Smeltz, D. (2020). American Public Support for US Troops in Middle East Has Grown.
- Spyer, J. (2017). Articles by MEF Staff and Fellows Tehran Is Winning the War for Control of the Middle East. *Foreign Policy*.
- Warner, M., & McDonald, J. K. (2005). US intelligence community reform studies since 1947. Central Intelligence Agency Washington DC Center for Study of Intelligence.
- Zenko, M. (2018). US Military policy in the Middle East. London, UK: Chatham House Research Paper.

Changes in US Middle East Presence Methodology: Reasons and Contexts

amirhossein nemati¹, Jalal Torkashvand², alireza naeej³

Received:2021/04/04

Accepted:2021/07/11

Due to its high geopolitical and geostrategic capacities, the West Asian region has always been considered and intervened by global and trans-regional powers, and a significant part of the security structure of this region and its transformation also depends on the entry and exit and the type of action and strategy of trans-regional powers. has it. The United States has always been the most important and influential trans-regional power in West Asia since World War II. The country has always offered interest-based approaches in its foreign policy in line with the changes in politics and power in the region. Following the developments in West Asia in 2011, the foreign policy approach of US governments, as the largest intervening trans-regional power, has undergone more fundamental changes than in the past, and US leaders appear to be seeking a new methodology for US presence in West Asia. Given the importance of the country's role in the global equations, especially the equations of the West Asian region, this article is a percentage with a descriptive-analytical approach and using the theoretical framework of Randall Schuller's balance of interests to answer the important question What is the United States of America in West Asia?

key words: United States of America, West of Asia, Middle East, Foreign policy, Randall Schweller

¹ . Assistant Professor of International Relations, Imam Ali University, Tehran, Iran (Corresponding Author)
amirhossein_nematy@yahoo.com

² . Ph. D in International Relations, Lecturer at Imam Ali University, Tehran, Iran

³ . Ph. D in International Relations, University Lecturer, Member of the Association for Political Studies, Qom, Iran